

وکالت در توکیل و تفویض وکالت

جواد معتمدی^۱

چکیده

قانون مدنی و قانون آیین دادرسی مدنی به رغم آن که وجود حق توکیل به غیر را برای وکیل خلاف اصل دانسته‌اند ولی حکم به جواز آن می‌دهند. توکیل به غیر، در ماهیت، وکیل قراردادن دیگری برای موکل است. بنابر این وکیل، باواسطه، حقوق و حدود وکیل مستقلاً را برابر موکل داراست. وکالت وکیل اول نیز پس از توکیل به غیر باقی است مگر این که مقصود او از توکیل به غیر تفویض اختیار بوده باشد. تفویض وکالت، ماهیتاً عملی است شامل دو جزء حقوقی؛ استعفای وکیل بلاواسطه و توکیل به وکیل باواسطه. بنابر این چنانچه وکیل بلاواسطه به دیگری وکالت دهد، علی‌القاعده اختیارات و حدود و حقوق وی نسبت به موکل باقی است ولی در صورت تفویض وکالت، وکیل باواسطه جایگزین وکیل اول می‌شود با همان حقوق و حدود وکیل پیشین. به باور نگارنده، در دعاوی دادگستری، وکیل در توکیل پس از توکیل به ثالث وکالتش باقی است اما در امور ثبتی، آنچه غالباً با عنوان وکالت در توکیل از آن نام برده می‌شود، ناظر بر تفویض وکالت است. در نوشتار پیش‌رو، سعی بر آن شده تا بر مدار ماهیت‌هایی که از توکیل به غیر و تفویض وکالت شناخته و تحلیل می‌شود، احکام مربوط به هر یک بررسی شود.

واژگان کلیدی: وکالت، توکیل، تفویض، استعفا، عزل.

۱. دانشجوی کارشناسی ارشد حقوق خصوصی دانشگاه قم.

مقدمه

پرسش بنیادین در این پژوهش که پاسخ آن راهگشای جواب به سایر پرسش‌های جانبی همانند آنچه در بخش‌های دو و سه راجع به رابطه وکلای بلاواسطه و باواسطه با یکدیگر و موکل می‌آید، این است که ماهیت وکالت باواسطه چیست. به عبارت دیگر، حدود مسئولیت و حقوق وکلا نسبت به موکل، همدیگر و ثالث پس از این مشخص می‌شود که مشخص کنیم وکیل باواسطه، وکیل وکیل بلاواسطه است یا وکیل موکل؟

به هر حال، در کنکاش برای یافتن پاسخ این پرسش اصلی، باید ابتدا ماهیت وکالت را بررسی نمود. به دیگر بیان، راهگشای پاسخ به این پرسش بنیادین، پاسخ به این سؤال است که وکالت چیست؟ سپس می‌پردازیم به این که آیا توکیل به غیر مجاز است؟ و اگر مجاز است با چه شرایطی؟ یادآور می‌شود که به خاطر کلی بودن این پرسش‌ها در این موضوع، جملگی در بخش کلیات، مطرح خواهد شد.

در بخش‌های بعدی، بر مبنای نتایجی که در بخش کلیات به دست می‌آید مسأله‌های نو در ذیل بحث وکالت در توکیل مطرح می‌شود ولی برای نظم در پاسخ‌گویی به آن‌ها، این مسائل را تقسیم می‌کنیم به مسائلی که حول روابط وکلای بلاواسطه و باواسطه پدید می‌آید مانند اختیارات وکلای بلاواسطه و باواسطه، پیش و پس از توکیل؛ یا تأثیر زوال وکالت یکی از آن‌ها بر دیگری و...! و مسائلی که مربوط می‌شود به رابطه وکلای باواسطه و بلاواسطه با موکل یا ثالث مانند این که حقوق و حدود هر يك از وکلا نسبت به موکل تا چه حدی است؟ و در صورت انجام عمل مسئولیت‌آور توسط یکی از وکلا، هر يك از آن‌ها تا چه حدی مسئولیت دارند؟ و نیز این که دادگاه باید کدام يك را وکیل دارای سمت موکل بشناسد و ابلاغ اوراق قضایی باید جهت کدام يك انجام شود؟

بخش اول: کلیات

گفتار اول: ماهیت وکالت

پرسش اساسی این است که ماهیت حقوقی وکالت چیست؟ آیا وکیل پس از انعقاد عقد وکالت، ولایت و سلطه مستقلی پیدا می‌کند و یا صرفاً نایب و نماینده (یعنی آشکارکننده و

نشان‌دهنده^۱ اراده) موکل است؟

در پاسخ به این پرسش فقهای امامیه به يك راه نرفته‌اند؛ مشهور فقها بر این باورند که وکالت، نیابت دادن در تصرف است و در تعریف وکالت معمولاً از استنباط در تصرف یا امثال آن استفاده کرده‌اند.^۲ و بعضی نیز از الفاظی چون تفویض امر بهره برده‌اند که با توجه به مفهوم سایر متون، مفید همان معنی است.^۳ اعطای نیابت به این معناست که موکل اقدامات وکیل را در مورد انجام عمل حقوقی، به منزله اقدام خود دانسته است و به او اختیار می‌دهد که به نام و حساب موکل تصرفاتی را انجام دهد. نه آن که موکل با وکالت برای وکیل ایجاد سلطه و ولایت مستقل کند.^۴

با این حال، عده‌ای نیز جوهر وکالت را در اعطای سلطه به دیگران دانسته‌اند، نه صرف اذن در تصرف و نیابت.^۵ نیز باید یادآور شد که در فقه، وکالت به نیابت ذاتی در تصرف تعریف شده و با قید ذاتی، نیابت عرضی در مضاربه، مزارعه و مساقات را از تعریف وکالت خارج می‌کنند.^۶

حقوق دانان ایرانی تقریباً به اجماع نیابت و نمایندگی را ماهیت و جوهر وکالت دانسته‌اند.^۷ ماده ۶۵۶ ق.م. نیز با پیروی از همین نظر، وکالت را به عقدی تعریف کرده که

۱. دهخدا، علی‌اکبر، لغت‌نامه، ذیل واژه.
۲. محقق حلی، شرایع الاسلام، ج. ۲، ص. ۴۲۶، نجفی، شیخ محمدحسن، جواهرالکلام، ج. ۲۷، ص. ۳۴۷، شهید اول، لمعه، ص. ۱۴۳، یزدی، سیدمحمدکاظم، تکملة عروة الوثقی، ج. اول، ص. ۱۱۷.
۳. نجفی، محمدحسن، همان، خمینی، روح‌ا...، تحریرالوسیله، ج. ۲، ص. ۳۴.
۴. طاهری، حبیب‌ا...، حقوق مدنی ۶ و ۷، ص. ۳۹۳.
۵. آل کاشف الغطاء، محمد حسن. تحریرالمجله، ج. ۴، صص. ۵ و ۶؛ سیستانی، سیدعلی، المسائل المتخبة العبادات و المعاملات، ص. ۳۳.
۶. شهید ثانی، شرح لمعه، ج. ۴، ص. ۳۷۶.
۷. جعفری لنگرودی، محمد جعفر، ترمینولوژی حقوق، ج. ۵، توضیح لغت وکالت (هر چند ایشان در آثار جدیدتر خود تعریف وکالت به اذن در نیابت را (که قانون مدنی بیان داشته) دارای اجمال دانسته‌اند چرا که نیابت را بر دو نوع می‌دانند؛ نیابت عرفی، که در وکالت وجود دارد و نیابت اصطلاحی در فقه، که اثر عام عقود اذنی از نظر اسلاف است. و در ودیعه و عاریه و حتی مضاربه و عقد شرکت وجود دارد. ر.ک.: فلسفه حقوق مدنی، ج. ۲، ص. ۱۲۸ و برای دیدن معنای نیابت به معنای اصطلاحی، ر.ک.: همان کتاب، ص. ۱۲۳). کاتوزیان، ناصر، دوره عقود معین، ج. ۴، صص. ۱۰، ۷ و امامی، سید حسن. حقوق مدنی، ج. ۲، ص. ۳۶۰.

یکی از طرفین دیگری را برای انجام کاری نایب خود قرار می‌دهد.^۱ بنابراین با توجه به فهم عرفی از وکالت و تصریح قانون مدنی و دکترین، ما نیز در ادامه این پژوهش، بر پایه این نظر سعی خواهیم کرد به پرسش‌های آتی پاسخ دهیم.

گفتار دوم: اثر و ماهیت وکالت در توکیل

پرسش اساسی در این پژوهش این است که در صورت توکیل وکالت به وکیل دیگر، وکیل باواسطه^۲ وکیل موکل است یا وکیل وکیل بلاواسطه^۳؟

در مورد مسأله فوق در بین فقها اختلاف نظر وجود دارد. در مجموع نظرات فقهای امامیه و حقوق‌دان‌ها راجع به این پرسش را می‌توان به این ترتیب تقسیم نمود که ذیلاً می‌آید:

الف) وکیل باواسطه وکیل وکیل است؛ زیرا غرض از اعطای حق توکیل به غیر در وکالت، تسهیل انجام وکالت برای اوست.^۴

ایرادی که بر این نظر وارد است این که چون ما به دنبال کشف ماهیت توکیل در وکالت هستیم باید بررسی کنیم که جهت چنین تعهدی یا هدف نوعی طرفین چنین عمل حقوقی هنگام انشای شرط توکیل چیست؟ ولی این که جهت عقد یا انگیزه طرفین (داعی خاص) یا به عبارت دیگر، هدف غایی موکل از انشای چنین عملی چگونه است، مؤثر در تشخیص ماهیت این عمل حقوقی نیست.

ب) در صورتی که موکل تصریح به این امر نکند، وکیل مخیر است که وکیل باواسطه، را برای خود انتخاب کند یا برای موکل؛ زیرا مقتضای اطلاق و اذن مطلق این است که

۱. این مقررہ کاملاً بر خلاف صریح ماده ۱۹۸۴ ق.م. فرانسه است: Art. 1984: An agency or power of attorney is a transaction by which a person gives to another the authority to do something for the principal and in his name.

۲. در حقوق انگلیس برای وکیل دوم از عنوان sub_agent استفاده می‌کنند که می‌توان به وکیل فرعی یا وکیل تبعی ترجمه نمود. (Black's Law Dictionary, p70).

۳. در فقه به وکیل اول که حق توکیل دارد، نایب الاصل می‌گویند. (مبسوط در ترمینولوژی، ج. ۵، لغت ۱۳۸۵۱)

۴. جعی عاملی، شیخ زین‌الدین (شهید ثانی)، همان، ص. ۱۸؛ طباطبایی، سید علی، همان، ص. ۱۴.

مخیر باشد. چون اطلاق کلمه بر اذن وکیل در این که برای خود یا برای موکل، وکیل انتخاب کند صدق می‌کند و صلاحیت دارد.^۱

این نظر در پی پاسخ به این سؤال است که در صورت تصریح نکردن موکل، وکیل باواسطه وکیل کیست؟ قائلین به این نظر اطلاق در اذن بر توکیل را دلیل بر این دانسته‌اند که موکل وکالت دوم تابع نظر وکیل با حق توکیل (وکیل بلاواسطه) است؛ ولی قابل پذیرش نیست. بر مدار اصل عدم ولایت باید این اذن محدود دانسته شود و تفسیر ما از اراده‌ای که موجد چنین اذنی است مضیق باشد. همان‌طور که ماده ۶۶۱ ق.م. مقرر داشته است که: «در صورتی که وکالت مطلق باشد، فقط مربوط به اداره کردن اموال موکل خواهد بود». لذا صرف اطلاق در اذن نمی‌تواند مفید این معنی باشد که اختیار تعیین موکل وکالت دوم با وکیل بلاواسطه است.

ج) در صورت عدم تصریح و دلالت قراین، وکیل باواسطه، وکیل وکیل است؛ برخی حقوقدان‌ها نیز معتقدند در صورتی که موکل صراحتاً و یا به دلالت قراین مشخص نکند که وکیل دوم وکیل کدام یک است، نظر به اعتمادی که به وکیل خود دارد دایره اختیارات او را توسعه داده و اجازه داده است که امر مورد وکالت را بتواند به وسیله اشخاص دیگری تحت مراقبت خود انجام دهد و الا لازم بود موکل تصریح کند که وکیل می‌تواند امر وکالت را خود انجام دهد یا وکیلی از طرف موکل برای انجام آن بگیرد.^۲ به هر حال، موکل اصلی که موکل وکیل دوم باقی می‌ماند ولی زدودن نقش وکیل اول خلاف اصل است. زیرا موکل با انصراف از تعیین مستقیم وکیل دوم و واگذاری این اختیار به وکیل خواسته است وکیل اول نیز مؤثر باشد.^۳ برخی از نویسندگان نیز برای تقویت این نظر به اصل نسبی بودن قراردادهای تمسک جسته‌اند. و می‌گویند مطابق این اصل عقدی که بین وکیل اول و وکیل دوم منعقد

۱. محقق حلی، همان.

۲. امامی، سید حسن، حقوق مدنی، ج. ۲، ص. ۳۰۶.

۳. کاتوزیان، ناصر، همان، ص. ۱۷۲.

می‌شود بین خودشان مؤثر است.^۱

ولی استناد به این اصل، در این موضع، چندان مفید نیست. چرا که مطابق آنچه آمد در عقودیه که وکیل در مقام وکالت برای موکل انجام می‌دهد طرف عقد موکل است نه وکیل. همان‌طور که اگر وکیل وکالت در فروش مالی داشت آثاری که بر فروشنده بار می‌شود بر موکل تحمیل می‌شود نه وکیل.

در جواب کسانی هم که به انگیزه موکل استناد می‌کنند و می‌گویند انگیزه موکل بر این است که اعمال وکیل با واسطه تحت نظارت وکیل اول باشد، باید گفت اولاً چطور می‌توان چنین انگیزه‌ای را نوعاً برای وکالت در توکیل تصور کرد؟ حال آن که انگیزه امری شخصی است و در هر قضیه باید به‌طور مجزا احراز شود. و ثانیاً بر فرض وجود چنین قصدی، اعمال نظارت ملازمه‌ای با موکل بودن ناظر ندارد.

د) وکیل با واسطه وکیل موکل است؛ زیرا وکالت عبارت است از تصرف آنچه که موکل نیابت داده است. بنابراین عقد وکالت ثانی نیز برای موکل واقع می‌شود. دلیل دیگر این نظر تبادل است. یعنی آنچه به ذهن متبادر می‌شود، وقوع وکالت برای موکل است؛ زیرا حق برای موکل بالاصاله است و برای وکیل بالتبع.^۲ به عبارت دیگر، موکل است که اصالت دارد و وکیل تنها نایب وی برای انجام هر امری از جمله گرفتن وکیل می‌باشد.^۳

این نظر البته به همان علت‌هایی که در توجیه آن آمده مقبول و معقول است. همان‌طور که موکل می‌تواند به وکیل وکالت در بیع دهد و در صورت انعقاد عقد بیع توسط وکیل آثار آن عقد بین مشتری و موکل (به‌عنوان فروشنده) جاری است، نیز در صورتی که وکالت در توکیل دهد، آثار وکالت دوم بین وکیل دوم و موکل جاری می‌شود. با این حال، اگر موکل تصریح نمود یا به دلالت قراین مشخص شد که وکیل و موکل بر این امر توافق کرده‌اند که وکالت دوم بین وکیل اول (نایب‌الاصول) و وکیل دوم (باواسطه) منعقد شود و دارای آثار وکالت باشد نیز پذیرفته است؛ چرا که العقود تابعة للقصد.

۱. ره‌پیک، حسن، حقوق مدنی، عقود معین ۲، ص. ۹۸.

۲. شیرازی، سیدمحمدحسین، الفقه (کتاب الوکاله)، ج. ۵۹، ص. ۳۰۰.

۳. عاملی، شیخ‌بهاء‌الدین، جامع عباسی، ص. ۲۴۷؛ به نقل از؛ شیرازی، سیدمحمدحسین، همان.

گفتار سوم: جواز وکالت در توکیل

دادن حق توکیل به وکیل اقدامی است خطرناک و به‌همین دلیل عده‌ای در سیستم‌های حقوقی غیرایرانی، آن را مجاز نشمرده‌اند.^۱ در فقه و حقوق ایران نظرات متفاوتی در این باره مطرح است. غالب فقهای امامیه بر این باورند که اصل بر عدم حق توکیل است. چرا که اصل بر عدم ولایت است. لذا اختیارات وکیل محدود و مضیق است. و از طرفی اختیارات او وابسته به اذن موکل می‌باشد. بنابراین تا جایی که موکل اذن در توکیل نداده باشد، اعطای نیابت به دیگری ممنوع است.^۲ این اذن البته می‌تواند با الفاظ صریح باشد یا با قرینه‌ای که دلالت بر این امر کند؛ چه این قرینه حالیه باشد مثل این که شخصی را که وکیل دادگستری نیست جهت دعوی و دفاع از حقوق خود در دادگستری وکیل نماید؛ و چه مقاله، مثل این که بگوید وکیل من هستی تا مورد وکالت را به هر شکلی که می‌توانی انجام دهی.

معدودی از فقهای متقدم بر این باور بودند که هرگاه وکیل، مریض یا غایب بشود، حق توکیل دارد.^۳ ولی مطابق آنچه سابقاً درباره ماهیت وکالت آمد (یعنی نیابت بودن آن) این نظرات برای ما توجیه چندانی ندارد.

قانون مدنی نیز به‌درستی بر طریق مشهور رفته است. مطابق ماده ۶۷۲ ق.م. اصل بر نبود (نداشتن) حق توکیل در وکالت می‌باشد مگر این که در عقد وکالت تصریح شده باشد یا قراین و امارات دلالت بر حق توکیل نماید یا براساس قاعده کلی ماده ۶۷۱ ق.م. مورد وکالت از جمله مواردی باشد که مقدمه و لازمه کار وکیل، گرفتن وکیل دیگری (بعدی) باشد.^۴

به‌هرحال، چون مطابق بند ۶ ماده ۳۵ ق.آ.د.م. وکالت در توکیل در دعاوی دادگستری

۱. دادگاه استان پاریس، ۲۹ مه ۱۹۲۰، ۲، ۶۸. (به نقل از کاتوزیان، ناصر، همان، ص. ۱۳۵).
۲. شیخ صدوق، *المبسوط*، ج. ۲، ص. ۳۹۲، علامه حلی، *الخلافا*، مسأله ۲۱۷. نجفی محمد حسن، همان، ص. ۳۸۸.
۳. ابن‌ابی‌لیلی و ابن‌حنبل (به نقل از نجفی، محمد حسن، همان) ابن‌جنید نیز در این مسأله فقط به غیبت وکیل اشاره کرده است. (به نقل از علامه حلی، *الخلافا*، مسأله ۲۱۷).
۴. ره پیک، همان.

نیاز به تصریح در وکالت‌نامه دارد، استناد به قراین حالیه و حتی مقالیه و یا لوازم و مقدمات امر وکالت (مطابق ماده ۶۷۱ ق.م.م.) برای اثبات چنین حقی برای وکلای دادگستری در دعاوی امکان ندارد.

بخش دوم: رابطه وکلا با یکدیگر

گفتار اول: اختیارات وکیل با حق توکیل

سؤال ما در این قسمت این است که آیا پس از توکیل به غیر، وکیل بلاواسطه هنوز مختار و موظف به انجام وظایف وکالتی است؟ در پاسخ به این پرسش باید بین دو وضعیت توکیل قائل به تفکیک شد؛ وکالت در توکیل عادی و تفویض وکالت که آثار هر یک متفاوت است. توضیح بیش‌تر آن که، وکیل دارای حق توکیل به دوگونه می‌تواند در انتخاب وکیل دوم عمل نماید:

حالت اول این است که وکیل با حق توکیل غیر؛ که می‌خواهد وکیل دیگری برای انجام موضوع وکالت انتخاب نماید. در حالی که قصد ندارد خود اختیار انجام موضوع وکالت را از دست بدهد. در این حال موکل دارای دو وکیل برای انجام موضوع وکالت خواهد بود که هر کدام مستقلاً می‌توانند مورد وکالت را انجام دهند.

حالت دوم این است که وکیل با حق توکیل غیر می‌خواهد تمام اختیارات خود را به دیگری واگذار نماید. و در واقع، پس از توکیل خود حق و اختیاری بر انجام مورد وکالت ندارد. به این حالت تفویض وکالت می‌گویند.^۱

توضیحی راجع به ماهیت تفویض وکالت: تفویض در لغت به حاکم گردانیدن کسی در امری یا کار را با کسی گذاشتن و نیز اختیار در مقابل جبر معنی شده است که البته معنای اخیر ناظر بر معنای فلسفی آن است.^۲ نویسنده ترمینولوژی حقوق نیز می‌نویسد که تفویض در معنای ذیل به کار رفته است: ۱- اعطای شغل و سمت مثل تفویض منصب قضا. ۲- آزادی اراده انسان در فعل و ترک فعل. و ۳- در حقوق خانواده عبارت است از ترك ذکر مهر

۱. غریبه، علی؛ قابلیت عزل وکیل بلاواسطه در وکالت بلاعزل با حق توکیل غیر، فصلنامه علامه، ص. ۱۹۱.

۲. دهخدا، همان، ذیل واژه.

در عقد نکاح و یا شرط عدم مهر در نکاح و یا موکول کردن مقدار مهر به نظر زوج یا زوجه یا ثالث (ماده ۱۰۸۷ ق.م.م.)^۱ بنابراین ایشان مطلق کلمه تفویض را در حقوق ناظر بر معنای آن در حقوق خانواده دانسته‌اند. در فقه نیز عمدتاً وقتی مطلق عنوان تفویض به کار می‌رود از آن تفویض مهر یا تفویض بضع برداشت می‌شود.^۲ عده‌ای نیز برای بیان معنی وکالت از تفویض امر به غیر استفاده کرده‌اند که البته ظاهراً معنای لفظی تفویض را در نظر داشته‌اند نه نهاد مورد بحث ما.^۳ به‌هرحال مسلماً تفویض به طور مطلق اعم از این معنی است.

به‌باور نگارنده ماهیت تفویض، دادن اختیار به دیگری است با زوال اختیار تفویض‌کننده. به‌دیگر بیان، تفویض اختیار مشتمل بر دو عمل حقوقی استعفای وکیل و نصب وکیل دیگر (وکیل باواسطه) است و همین ویژگی، وجه تمایز تفویض و توکیل می‌باشد. در توکیل به غیر، اختیارات وکالت‌دهنده باقی است اما در تفویض اختیار، تفویض‌کننده زایل می‌شود. برخی حقوق‌دان‌ها نیز گفته‌اند در صورت تفویض اختیار در تعیین مهر، اگر شخص ثالث از قبول سمتی که به او تفویض شده است، امتناع ورزد یا پیش از تعیین مهر بمیرد یا مجنون شود، اختیار تعیین مهر با دادگاه است. مگر این‌که تراضی بر داور دیگر شود.^۴

پرسش ما این است که توکیل به غیر در دعاوی دادگستری و در امور ثبتی، توکیل عادی است یا تفویض وکالت؟ پاسخ به پرسش مزبور نیازمند بررسی و تأمل در ماهیت عمل و اراده عرف در این اعمال است. چطور می‌توان تصور کرد وکیلی که به‌علت کسالت به دیگری وکالت می‌دهد خود موظف به دفاع در دادگاه است؟ و یا چگونه توکیل به غیر وکیلی را که تنها در بخشی از مورد وکالت تخصص دارد (و به وکیلی که در بخش دیگر تخصص دارد، وکالت می‌دهد) را تفویض وکالت بدانیم؟

۱. جعفری لنگرودی، محمد جعفر، مبسوط در ترمینولوژی حقوق، ج. ۲، ص. ۱۳۷۷.

۲. معجم فقه جواهر، ج. ۲، ص. ۹۴.

۳. خمینی، روح‌ا...، تحریر الوسیله، ج. ۲، ص. ۳۴. نیز ر.ک.: همین مقاله بخش اول، گفتار اول.

۴. کاتوزیان، ناصر، حقوق خانواده، ص. ۱۲۱.

به نظر می‌رسد در دعاوی دادگستری اصولاً وکالت وکیل اول باقی است مگر این‌که به صراحت یا به دلالت قراین، مانند مثال‌هایی که گذشت، قصد تفویض وکالت را داشته باشد.^۱ و این وکیل با حق توکیل است که بار اثبات این مسأله را که عمل او تفویض اختیار بوده است، بر دوش می‌کشد. اما در امور ثبتی، وکالت‌هایی که رایج شده است و برای تسهیل انتقال اموال به کار می‌رود، همراه با زوال اختیار وکالت‌دهنده یا به دیگر بیان تفویض وکالت است. لذا از وکیل بلاواسطه سلب اختیار شده است و وکیل بعدی جایگزین اوست.

دیگر پرسش این‌که اگر وکیل بلاواسطه با استفاده از حق توکیل وکیلی انتخاب نمود، آیا اختیار او برای توکیل به غیر کماکان باقی است؟ البته در این مورد هم پاسخ ما به همان ترتیبی که در بالا آمد، متفاوت است؛ یعنی در صورت تفویض وکالت چنین حقی نخواهد داشت ولی در صورت عدم تفویض - که معمولاً نیز چنین است - زوال حق توکیل نیاز به دلیل دارد مگر این‌که موکل صراحتاً وی را از توکیل به بیش از یک نفر منع کرده باشد یا قراین مفید چنین دلالتی باشد. البته روشن است که در دعاوی مدنی دادگستری به خاطر منع قانون‌گذار از تکثیر وکلا بیش از دو نفر (ماده ۳۱ ق.ا.د.م.)، اگر وکالت دوم توکیل عادی باشد و نه تفویض این اختیار، وکیل با حق توکیل، برای توکیل به وکیل دیگر با منع قانونی برخورد می‌کند. مگر این‌که وکالت وکیل بلاواسطه به سببی از اسباب از جمله عزل و... زایل گردد.

سؤال دیگر این است که آیا وکیل بلاواسطه صرفاً و لزوماً امری را می‌تواند توکیل دهد که خود قادر به انجام آن است؟ مطابق ماده ۶۶۲ ق.م. وکالت باید در امری داده شود که خود موکل بتواند آن را به‌جا آورد. آیا این ماده وکیل بلاواسطه را هم در برمی‌گیرد؟ آنچه مسلم است وکیل نمی‌تواند بیش از حدود اختیار خود را بدون رضای موکل به وکیل دیگر

۱. مطابق همین نتیجه ابلاغ اوراق قضایی نیز باید هم به وکیل بلاواسطه و هم به وکیل باواسطه ابلاغ شود مگر این‌که دادگاه تشخیص دهد که توکیل به غیر به‌منظور تفویض اختیار بوده است. با این حال رویه عملی برخی دادگاه‌ها بر این است که پس از اطلاع از وقوع توکیل به غیر اوراق قضایی را تنها به وکیل باواسطه ابلاغ می‌نمایند.

تفویض کند. چرا که از مصادیق ولایت بر غیر است.^۱ با این حال، چنانچه موکل اذن بر توکیل در امری داده باشد که وکیل بلاواسطه خود به دلیلی مثل منع قانون‌گذار قادر به انجام نباشد، توکیل به غیر در این مورد بی‌اشکال است و با مدلول ماده ۶۶۲ ق.م. برخوردار ندارد. چرا که مطابق آنچه در بخش اول آمد وکیل باواسطه نیز اختیارات خود را از اذن موکل به دست می‌آورد و وکیل او محسوب می‌شود. قضات دادگاه‌های مدنی نیز متفقاً بر این نظر بوده‌اند که: اگر وکیل دادگستری وکالت خود را مستقیماً از ورثه (موکل) نگرفته باشد بلکه به واسطه وکیل عادی ورثه که دارای حق توکیل غیر می‌باشد وکالت را پذیرفته باشد، مانعی برای پذیرفتن چنین وکیلی (در دادگاه) نیست. زیرا به هر حال وکیل عادی (وکیل بلاواسطه)، قائم‌مقام ورثه است و همین قدر که وی اختیار توکیل به غیر را داشته است وافی به مقصود است.^۲

هر چند جای تعجب است که در استدلال آن‌ها از عنوان قائم‌مقام برای وکیل استفاده شده است. با این حال، نتیجه استدلال ایشان صحیح است. چرا که در این مورد می‌توان به دلالت قراین استفاده کرد که موکل به وکیل اذن در توکیل به غیر برای چنین امری داده است.

گفتار دوم: اختیار وکلای باواسطه پس از توکیل

اصولاً اختیار وکیل تابع اذن موکل است. و همان‌طور که در گفتار سابق آمد ملازمه‌ای بین اختیارات وکیل بلاواسطه و وکیل باواسطه وجود ندارد. یعنی ممکن است اختیارات وکیل باواسطه بیش‌تر یا کم‌تر از وکیل بلاواسطه باشد. ولی مسلماً اختیارات بیش‌تر نیاز به تصریح یا دلالت قراین دارد. و در دعاوی دادگستری تصریح در وکالتنامه لازم است. بنابراین چنانچه موکلی در وکالت‌نامه رسمی اختیارات مندرج در ماده ۳۵ ق.آ.د.م. را به وکیل خود اعطا نکرده باشد و وکیل موصوف صرفاً حق توکیل برای تعیین وکیل دادگستری را داشته باشد وکیل بلاواسطه فقط آنچه را که در آن وکالت دارد، می‌تواند به وکیل دیگر

۱. نظریه مشورتی شماره ۷/۱۶۸۴ اداره حقوقی دادگستری، تاریخ ۱۳۸۲/۲/۲۵.

۲. معاونت آموزش قوه قضائیه، مجموعه نشست‌های قضایی، ج. ۱۴، ص. ۴۷. تهران، ۱۳۸۲.

تفویض نماید نه خارج از آن.^۱

ولی آیا وکیل باواسطه نیز حق توکیل به غیر دارد؟ به نظر می‌رسد که در صورت تصریح وکیل اول یا دلالت قراین چنین حقی دارد. چرا که اولاً وکیل بلاواسطه حق توکیل دارد در آنچه که در آن وکالت داشته است. بنابراین همان‌طور که در نظریه مشورتی ۷/۱۶۸۴ اداره حقوقی دادگستری به آن اشاره شده است، وکیل بلاواسطه حق توکیل حق توکیل را هم دارد. و ثانیاً با دادن حق توکیل به ثالثی که خود موکل نیز نمی‌شناسد، شخصیت وکیل باواسطه مطمح‌نظر او نبوده است. بنابر این اگر وکیل باواسطه نیز به شخص ثالثی توکیل دهد منظور موکل برآورده می‌شود. خلاصه این که داشتن چنین حقی منافای اذن موکل نیست. اما در دعاوی دادگستری این حق با منع قانون‌گذار روبرو می‌شود. چرا که مطابق ماده ۳۵ ق.آ.د.م. اختیار وکیل برای داشتن حق توکیل باید در وکالت‌نامه تصریح شود. البته اگر در وکالت‌نامه وکیل بلاواسطه به حق توکیل وکیل باواسطه تصریح شود باید برای وکیل باواسطه نیز چنین حقی شناخت. چرا که در ماده مذکور مطلق وکالت‌نامه آمده و لازم نیست وکالت‌نامه مستقیماً مربوط به وکیل دارای حق باشد.

گفتار سوم: تأثیر زوال وکالت وکلا بر یکدیگر

در این گفتار به فرض‌های مختلف تأثیر وضعیت یکی از وکلا بر سایر وکلا می‌پردازیم. و برای نظم در گفتار، ابتدا تأثیر زوال وکالت وکلای باواسطه بر وکیل بلاواسطه و سپس حالت عکس آن را بررسی می‌کنیم.

جستار اول: تأثیر زوال وکالت وکلای باواسطه بر وکیل بلاواسطه

این مبحث را با دو فرض پی می‌گیریم: اول توکیل به غیر عادی بوده است و نه تفویض. و دیگر این که وکیل بلاواسطه اختیارات خود را تفویض نموده باشد.

۱ - تأثیر زوال وکالت وکلای باواسطه بر وکیل بلاواسطه پس از توکیل؛ ماده ۶۷۰ ق.م. مقرر داشته است در صورت اجتماع وکلا، به موت یکی از آنها وکالت دیگری باطل

۱. نظریه مشورتی شماره ۷/۱۶۸۴ اداره حقوقی دادگستری، تاریخ ۱۳۸۲/۲/۲۵ (معاونت آموزش قوه قضائیه، رویه قضایی ایران در ارتباط با مدیریت دادرسی، انتشارات جنگل، تهران، ۱۳۸۷)

می‌شود. و از طرفی به موجب ماده ۴۴ ق.آ.د.م. اصل بر اجتماع وکلا در دعاوی مدنی است. بنابراین این سؤالی که مطرح می‌شود این است که آیا فوت وکیل باواسطه، موجب زوال رابطه وکالت بین وکیل بلاواسطه و موکل می‌شود؟ به عبارت دیگر، آیا وکلای باواسطه و بلاواسطه مجتمعاً فعالیت می‌کنند و مشمول حکم ماده ۶۷۰ ق.م. می‌شوند؟ به نظر می‌رسد حکم ماده ۶۷۰ ق.م. حکمی استثنایی است. چرا که اصل بر بقای رابطه حقوقی سابق است و از طرفی خود ماده هم حکمش را به موارد دیگری که سمت یکی از وکلا قهراً زایل می‌شود مانند عارضه جنون، سرایت نداده است. از این رو برخی اساتید نیز گفته‌اند که مقصود از بطلان وکالت، از بین رفتن اختیار دیگری در اجرای وکالت است. پس اگر موکل به جای متوفی وکیل دیگری را انتخاب کند، آن دو می‌توانند به طور اجتماع امر وکالت را انجام دهند.^۱ بنابراین این بهتر است موضوع حکم این ماده را در مورد وکلایی بدانیم که ابتدائاً به اجتماع فعالیت می‌کرده‌اند؛ نه به واسطه توکیل توسط وکیل بلاواسطه. با این حال در بقیه امور، وکلای مجتمع محسوب می‌شوند. لذا مشمول حکم مندرج در ماده ۴۴ ق.آ.د.م. مبنی بر لزوم اجتماع در حضور و... می‌شوند.

۲ - تأثیر زوال وکالت وکلای باواسطه بر وکیل بلاواسطه پس از تفویض وکالت؛ با فرض تفویض وکالت، آیا زوال وکالت وکیل باواسطه به سبب استعفا یا عزل یا فوت و یا عارضه جنون، تأثیری در رابطه وکیل بلاواسطه با موکل دارد؟ به عبارت دیگر، با توجه به آن که در تفویض وکالت، وکیل از خود سلب اختیار کرده و به موجب همین سلب اختیار از تحمل مسئولیت‌های وکالتی رهیده است، آیا با زوال وکالت وکیل یا وکلای بعدی دوباره اختیارات و مسئولیت‌های وکالتی‌اش را باز می‌یابد؟ مطابق تحلیلی که در گفتار پیشین از ماهیت تفویض وکالت آمد، آن را عملی دانستیم که دو اثر همزمان دارد؛ یکی توکیل به دیگری و یکی هم استعفای وکیل. بنابراین تحلیل، به موجب تفویضی که به عمل آمده سمت وکیل بلاواسطه زایل شده است. و دلیلی وجود ندارد که بگوییم پس از زوال سمت

۱. امامی، سید حسن، همان، ج. ۲، ص. ۲۲۳.

وکیل یا وکلای باواسطه، کسی که سمتی ندارد، سمت وکالت پیدا کند. خلاصه این که، زوال سمت وکیل یا وکلای باواسطه پس از تفویض تأثیری بر وضعیت وکیل بلاواسطه ندارد.

جستار دوم: تأثیر زوال وکالت وکیل بلاواسطه بر وکلای بعدی

با فروزی که در مبحث پیشین طرح شد، این مبحث را نیز پی می‌گیریم؛

۱- با فرض تفویض وکالت؛ گفتیم که این عمل دارای دو اثر همزمان است یکی برای وکیل بلاواسطه که استعفا و زوال وکالت است و برای وکیل باواسطه که نیابت یافتن از موکل است باواسطه وکیل قبلی. البته زوال وکالت وکیل بلاواسطه تأخر رتبی و عقلی بر توکیل به غیر دارد. چرا که در غیر این صورت، توکیل به غیر صحیح نخواهد بود. بنابر این در این فرض بحث تأثیر زوال وکالت وکیل بلاواسطه بر وضعیت وکیل یا وکلای باواسطه موضوعاً منتفی است.

در موضوعی که فردی از کویت به یک نفر در ایران وکالت با حق توکیل داده است که وکیل دادگستری انتخاب کند جهت پیگیری کارهای وی و فرد ایرانی پس از انتخاب وکیل فوت نموده است. اداره حقوقی دادگستری به پرسش استعلام‌کنندگان بر این اساس که آیا وکالت وکیل دادگستری به قوت خود باقی است یا خیر؟ چنین پاسخ داده است: نظر به این که وکیل بلاواسطه پس از تفویض وکالت به وکیل مع‌الواسطه فوت نموده است و تفویض وکالت به وکیل مع‌الواسطه برای انجام امور اصیل بوده است؛ لذا وکالت وکیل مع‌الواسطه که وکیل دادگستری نیز می‌باشد به اعتبار خود باقی است.^۱

۲- با فرض توکیل به غیر و نه تفویض اختیار؛ باید دانست که همان گونه که در بخش کلیات و در بیان ماهیت توکیل در وکالت آمد، وکیل باواسطه وکیل موکل محسوب می‌شود و نه وکیل وکیل بلاواسطه. نتیجه‌ای که از این تحلیل، در این قسمت به دست می‌آید این است که فوت وکیل بلاواسطه تأثیری در وکالت وکیل باواسطه نخواهد داشت. اداره حقوقی دادگستری نیز در جلسه مورخ ۱۳۴۴/۲/۱۸ چنین اظهار نظر کرده است که در صورتی که

۱. نظریه شماره ۷/۷۶۵۹ مورخ ۱۳۸۲/۹/۳ به نقل از؛ معاونت آموزش قوه قضائیه، *رویه قضایی/ایران در*

ارتباط با مدیریت دادرسی، ج. ۵۸، ص. ۱۵۱.

وکیل حق توکیل داشته و وکیل تعیین نموده است با فوت وکیل اول وکالت وکیل مع‌الواسطه به قوت خود باقی است.^۱

بخش سوم: رابطه وکلا با موکل

گفتار اول: حقوق موکل نسبت به وکلا:

موکل اولاً در برابر وکیل مستحق اجرای مورد وکالت است که در بخش‌های پیشین راجع به این حق موکل و تکلیف وکیل بیان شد و دیگر مسئولیت وکیل نسبت به جبران خسارت در برابر موکل است. در صورت رعایت نکردن غبطه و مصلحت موکل که ذیل عنوان تحقیق ما به صورت این مسأله مطرح است که در صورت تعدد یا توالی وکلا، رعایت نکردن غبطه توسط یکی از وکلا موجب مسئولیت کدام یک از آن‌ها و تا چه حدی است؟ که در جستار اول به آن می‌پردازیم. و دیگر حق موکل، داشتن حق عزل وکیل است. در جستار دوم به این مسأله فرعی راجع به حق عزل می‌پردازیم که چنانچه موکل حق عزل خود را نسبت به وکیل بلاواسطه اسقاط کرد، آیا لطمه‌ای به حق او نسبت به وکلای بعدی وارد می‌کند؟

جستار اول: مسئولیت وکلا

وکیل به جز این که موظف به اجرای موضوع وکالت است باید رعایت غبطه و مصلحت موکل را نیز بنماید و گرنه در برابر وی مسئول جبران خسارت است. ماده... ق.م. در این باره چنین مقرر داشته است که... اما آنچه راجع به این مسأله در بحث ما مطرح می‌شود این است که چنانچه وکیل باواسطه رعایت غبطه موکل را ننماید آیا وکیل بلاواسطه نیز در برابر موکل مسئولیت دارد؟ شاید منشأ این تردید در این باشد که ماده ۶۷۳ ق.م. حکم حالتی را بیان داشته است که وکیل بلاواسطه به دیگری بدون اذن موکل اختیار انجام موضوع وکالت را می‌دهد اما مقنن به حالتی که وکیل بلاواسطه با داشتن حق توکیل و با اذن موکل به دیگری سمت وکالت می‌دهد و سپس از فعل یا ترك فعل یکی از وکلا مسئولیتی بر وکیل یا وکلا بار شود، اشاره‌ای نکرده است.

۱. همان. ص. ۱۱۱.

در فرض اول (موضوع ماده ۶۷۳) مطابق این ماده هر يك از وكيل و شخص ثالث در مقابل موكل نسبت به خساراتی که مسبب محسوب می‌شود، مسئول خواهد بود. عبارت "نسبت به خساراتی که مسبب محسوب می‌شود" این توهّم را برای عده‌ای به‌وجود آورده است که در این فرض اصل بر نسبی بودن مسئولیت است.^۱ هر چند خلاف اصل بودن تضامن موجب تقویت این نظر می‌شود ولی صحیح‌تر آن است که موكل حق دارد به هر يك از وكيل و برگزیده او یا به هر دوی آن‌ها برای جبران خسارت رجوع کند. دلیل این تضامن این است که به وكيل بلاواسطه، به دلیل تجاوز از حدود اختیار و به وكيل باواسطه به جهت این که نسبت به او بیگانه و غاصب است، حق رجوع دارد.^۲

ولی چنانچه وكيل بلاواسطه با حق توکیل و کیلی انتخاب نماید، اگر از ناحیه هر يك از آنان خسارتی به موكل وارد شود اصولاً باید هر يك از آن‌ها را با توجه به حدود اختیارات و خروج از آن‌ها ضامن خسارت وارده دانست.^۳ با این حال، اگر از ناحیه وكيل باواسطه خسارتی متوجه موكل شود و این ورود خسارت به دلیل تبجر نداشتن وكيل در موضوع دعوا باشد بعید نیست که وكيل با حق توکیل در انتخاب وكيل باواسطه رعایت غبطه موكل را ننموده باشد. مثل این که وكيل دادگستری پرونده موكلش که موضوع آن دارای پیچیدگی‌های بسیار است به وكيل کم‌سابقه‌ای ارجاع دهد. ولی در واقع، در دعاوی دادگستری چون اصولاً وکلای دارای پروانه وکالت مجاز به ورود در تمامی دعاوی هستند^۴ انتخاب هر کیلی که مطابق قانون صالح برای ورود به دعواست و از طرف کانون وکلای دادگستری شایسته وکالت شناخته شده است به معنای رعایت غبطه موكل است. لذا حکم مذکور موضوعاً منتفی خواهد بود. برخی استادان هم در این فرض وكيل بلاواسطه را مطلقاً

۱. ره پیک، همان، ص. ۹۸.

۲. کاتوزیان، دوره عقود معین ۴، ص. ۱۷۸.

۳. ره پیک، همان.

۴. این که گفتیم "اصولاً مجاز به ورود در تمامی دعاوی هستند" به این خاطر است که مطابق رویه حاکم، وکلای دادگستری مجاز به ورود به برخی دعاوی نیستند. از جمله این موارد دعاوی مطروحه در دادگاه ویژه روحانیت است.

مسئول نمی‌دانند. چرا که وکیل انتخاب‌شده در شیوه اجرای وظایف خود آزاد است و موکل نیز با دادن اختیار توکیل نتیجه اعمال او را نسبت به خود پذیرفته است.^۱

جستار دوم: حق عزل وکیل

مطابق ماده ۶۷۸ ق.م. طرُق زوال وکالت یا قهری است (موت یا جنون موکل یا وکیل)، یا از طرف وکیل (استعفا) و یا از طرف موکل (عزل) که در واقع پایان دادن به اذن در نیابت است. عزل وکیل از حقوق موکل نسبت به وکیل است و چون حق است مطابق اصول حقوقی امکان اسقاط آن توسط صاحب حق (موکل) وجود دارد. در این جستار به این مسأله می‌پردازیم که اگر موکل حق عزل خود را نسبت به وکیلش ساقط کند و وکالت بلاعزل دهد و ضمناً به وکیل مزبور حق توکیل اعطا نماید و وکیل مزبور نیز با استفاده از این حق توکیل وکیل دیگری انتخاب کند آیا وکالت دوم نیز بلاعزل خواهد بود یا موکل می‌تواند وکیل باواسطه را نیز عزل نماید؟ همین سؤال ۸۷ در فرضی که وکیل بلاواسطه تفویض وکالت می‌نماید نیز قابل طرح است؟

با توجه به آن که وکالت مبتنی بر اذن است و جایز؛ لذا اصل بر داشتن حق عزل توسط موکل است. و تنها خود موکل است که می‌تواند حق خود را محدود کند. و از طرفی وکالت اعطای نمایندگی و اختیار به دیگری است و با توجه به این که اصل بر عدم ولایت است و نیابت داشتن نوعی سلطه و ولایت است که وکیل بر موکل پیدا می‌کند. لذا جنبه استثنایی دارد و در صورت شك در وجود این سلطه باید حکم به عدم داد. با این استدلال در صورت توکیل وکالت، وکیل باواسطه بلاعزل نخواهد بود حتی اگر وکیل بلاواسطه بر چنین اسقاطی با او توافق کرده باشد.^۲ البته چنانچه موکل بلاعزل بودن وکیل باواسطه را از قبل شرط نموده باشد وکیل باواسطه نیز بلاعزل خواهد بود و البته باید دانست که این، ابراء آن حقی که واجب نشده است، نیست. چرا که حق توکیل که سبب ایجاد وکالت بلاواسطه است، به‌وجود آمده است.

۱. کاتوزیان، همان، ص. ۱۷۷.

۲. غریبه، همان، ص. ۱۹۰.

اما چنانچه وکالت ثانوی از طریق تفویض وکالت به وجود آمده باشد هر چند اصل بر عدم ولایت است و زوال حق عزل نیز امری استثنایی است ولی وکیل باواسطه جایگزین وکیل بلاواسطه شده است و پس از تفویض اصولاً همان حدود و اختیارات وکیل بلاواسطه را دارد. با این حال مواردی که مطابق ماده ۳۵ ق.آ.د.م. تصریح موکل در وکالت نامه را نیاز دارد هر چند برای وکیل بلاواسطه به آن ها تصریح شده باشد ولی انتقال آن ها به وکیل باواسطه به دلیل منع قانونی (ماده ۳۵ ق.آ.د.م.) امکان ندارد مگر این که موکل در وکالت نامه (ولو وکالت نامه وکیل اول) به آن تصریح نماید. ولی بلاعزل بودن وکیل از اموری نیست که نیاز به تصریح در وکالت نامه داشته باشد. بنابراین بلاعزل بودن وکیل بلاواسطه در صورت تفویض موجب بلاعزل بودن وکیل باواسطه نیز خواهد شد.^۱

گفتار دوم: حقوق وکلا نسبت به موکل

حقوق وکلا نسبت به موکل، اولاً حق اجرای مورد وکالت است که در گفتارهای پیشین راجع به نحوه اجرای این حق مباحثی طرح شد. و ثانیاً حق دریافت حق الوکاله است که مطابق ماده ۶۷۶ ق.م. تابع قرارداد بین طرفین است. آنچه در این گفتار مطرح می شود این است که در صورتی که وکیل بلاواسطه به وکیل دیگری توکیل کرد و یا اختیارات خود را تفویض نمود وکلای بلاواسطه و باواسطه، مستحق چه میزانی از حق الوکاله هستند؟ فرض اول این است که وکیل بلاواسطه پیش از انجام مورد وکالت اختیارات خود را تفویض نماید. در این فرض به نظر می رسد حقوق وکیل باواسطه تابع قرارداد او با وکیل بلاواسطه است ولی با فرض قید نکردن میزان حق الوکاله تابع همان قرارداد بین وکیل بلاواسطه با موکل است. چرا که وکیل بلاواسطه در واقع جایگزین وکیل اول شده است. منظورمان از جایگزین، قائم مقام نیست. چرا که قائم مقام یا قهری است مانند قائم مقامی ورثه نسبت به مورث؛ و یا قانونی مانند قائم مقامی مدیر شرکت نسبت به شرکت. ولی آنچه در این جا مد نظر است نوعی جایگزینی وکیل باواسطه به جای وکیل بلاواسطه است که

۱. برای دیدن نظر مخالف، ر.ک. همان.

به موجب توافق بین وکیل بلاواسطه و وکیل باواسطه و با اذن قبلی موکل به وجود آمده است. البته این حکم، خلاف قاعده کلی نسبی بودن عقود نیست. چرا که حتی اگر وکیل باواسطه تابع قرارداد بین دیگران است ولی توافق بر الحاق به آن قرارداد نموده است. با این حال، چنانچه اثبات کند که منظور او از پذیرش این تفویض وکالت، مقید بودن به حقوق و حدود وکالتنامه منعقد بین وکیل بلاواسطه و موکل نبوده است، چون قراردادی در زمینه حق الوکاله منعقد نشده است و قانون گذار برای چنین مواردی حداقل حق الوکاله وکیل را در هر مورد، براساس تعرفه مشخص نموده است، لذا حق الوکاله وکیل باواسطه مطابق تعرفه مشخص می‌شود.^۱

در صورتی هم که وکیل بلاواسطه پس از انجام بخشی از مورد وکالت اقدام به تفویض نماید، حق الوکاله مندرج در وکالتنامه او یا مقرر توسط مقنن، به نسبت عمل آن‌ها بین وکیل بلاواسطه و وکیل باواسطه تقسیم خواهد شد.

اما فرض دیگر این است که توکیل عادی صورت گرفته است و وکالت وکیل بلاواسطه باقی است. در این فرض به روشنی معلوم است که وکیل بلاواسطه مستحق حق الوکاله مندرج در وکالتنامه یا مقرر توسط قانون گذار می‌باشد و وکیل باواسطه نیز مستقلاً مستحق حق الوکاله مندرج در وکالتنامه یا مقرر توسط قانون گذار خواهد بود. این حکم بر مبنای این است که وکیل باواسطه وکیل موکل محسوب می‌شود و نه وکیل وکیل بلاواسطه.^۲ کمیسیون مشورتی آیین دادرسی مدنی اداره حقوقی دادگستری نیز با توجه به این مبنا در جلسه مورخ ۱۳۴۴/۸/۲۵ چنین اظهار نظر کرده است: اگر وکیلی با استفاده از حق توکیل غیر برای موکل خود وکیل تعیین کند وکیل مع الواسطه در صورت انجام موضوع وکالت باید برای مطالبه حق الوکاله طبق ماده ۶۷۵ ق.م. به موکل مراجعه کند و رجوع به بلاواسطه در این مورد مجوز ندارد.^۳ نکته دیگری که راجع به این موضوع شایان ذکر است

۱. شمس، عبدا...، آیین دادرسی مدنی، ج. اول، ص. ۲۴۰.

۲. ر.ک.م. بخش اول همین مقاله، گفتار دوم.

۳. هفته دادگستری، ضمیمه مجله حقوقی وزارت دادگستری، شنبه هجدهم آذرماه ۱۳۵۱، ص. ۳۵۴.

به نقل از؛ رویه قضایی ایران در ارتباط با مدیریت دادرسی، ج. ۵۸، ص. ۱۱۱.

این که، هر چند در صورت تعدد وکلا موکل موظف به پرداخت حق الوکاله آن‌ها به تریبی که پیش از این آمد می‌باشد ولی در صورت انتخاب بیش از یک وکیل از جانب خواهان، در تعیین میزان حق الوکاله‌ای که خوانده به‌عنوان خسارت دادرسی محکوم به پرداخت آن می‌شود، مؤثر نیست. توضیح بیش‌تر آن که با عنایت به ماده ۹۱۵ قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور مدنی مصوب ۱۳۷۹ و مقررات آیین‌نامه تعرفه حق الوکاله، حق‌المشاوره و هزینه سفر وکلای دادگستری و وکلای موضوع ماده ۱۸۷ قانون برنامه سوم توسعه جمهوری اسلامی ایران مصوب ۱۳۸۵/۴/۲۷ حق الوکاله وکیل طبق مواد ۵، ۳، ۱ الی ۸ و ۱۲ و ۱۳ آیین‌نامه یادشده تعیین می‌شود، اعم از این که خواهان یک وکیل داشته باشد یا بیشتر و یا این که تفویض وکالت به‌موجب یک وکالت‌نامه یا وکالت‌نامه‌های جداگانه انجام شده باشد. به‌عبارت دیگر، در تعیین میزان حق الوکاله‌ای که خوانده به‌عنوان خسارت دادرسی محکوم به پرداخت آن می‌شود، تعداد وکلای خواهان قانوناً مؤثر نیست.

نتیجه

وکالت نهادی حقوقی است مبتنی بر اذن؛ اذن موکل در نیابت به دیگری (وکیل) برای انجام عملی حقوقی. بر همین بنیاد، چنانچه وکیل حق توکیل به غیر داشته باشد و شخص دیگری را وکیل نماید، وکیل باواسطه وکیل موکل محسوب می‌شود. پس از توکیل به غیر اصولاً سمت وکیل بلاواسطه باقی است مگر این که خود او قصد زوال سمت خود را داشته باشد. این اتفاق زمانی روی می‌دهد که وکیل بلاواسطه اختیارات خود را به دیگری تفویض نماید. تفویض وکالت دارای دو جزء حقوقی است؛ یکی توکیل به دیگری و دیگری، استعفای وکیل بلاواسطه. ولی پس از تفویض اصولاً وکیل باواسطه همان حقوق و حدود وکیل بلاواسطه را دارد. به دیگر بیان، وکیل دوم قائم‌مقام وکیل اول است.

موکل همان حقوقی را که نسبت به وکیل بلاواسطه دارد، نسبت به وکیل باواسطه نیز داراست. بنابراین رعایت نکردن غبطه موکل توسط وکیل باواسطه موجب مسئولیت او می‌باشد ولی دلیلی برای مسئولیت وکیل بلاواسطه در چنین فرضی وجود ندارد. همچنین با فرض زوال حق عزل موکل نسبت به وکیل بلاواسطه، حق عزل او نسبت به وکیل باواسطه

زایل نمی‌گردد. مگر این که وکالت با واسطه با تفویض به دست آمده باشد. وکیل با واسطه نیز همان حقوق وکیل بلاواسطه را در برابر موکل داراست. بنابر این موکل موظف به پرداخت حق الوکاله هر یک از وکلا به طور مستقل، مطابق قرارداد و در صورت فقدان قرارداد، مطابق تعرفه قانونی می‌باشد. در صورت تفویض وکالت، چنانچه توافقی بر میزان حق الوکاله وکیل با واسطه نشده باشد، تابع حق الوکاله وکیل بلاواسطه است. ولی در صورت محکوم شدن طرف آن‌ها در دعوا، محکوم علیه موظف به پرداخت حق الوکاله تنها یک وکیل است.

منابع

الف) کتب فارسی

- ۱ - امامی، سید حسن، حقوق مدنی، ج. ۲، تهران، اسلامیه، ۱۳۸۰.
- ۲ - جعفری لنگرودی، محمد جعفر، فلسفه حقوق مدنی، ج. ۲، تهران، گنج دانش، ۱۳۸۰.
- ۳ - ره پیک، حسن، حقوق مدنی، عقود معین ۲، تهران، خرسندی، ۱۳۸۷.
- ۴ - شمس، عبدالمعین، آیین دادرسی مدنی، ج. اول، ج. ۱۵، تهران، دراک، ۱۳۸۵.
- ۵ - _____، آیین دادرسی مدنی، ج. ۲، ج. ۷، تهران، دراک، ۱۳۸۴.
- ۶ - طاهری، حبیب‌الله، حقوق مدنی ع و ۷، قم دفتر انتشارات اسلامی، ۱۳۷۵.
- ۷ - قاسم زاده، سید مرتضی و دیگران، تفسیر قانون مدنی، قم، سمت، ۱۳۸۲.
- ۸ - کاتوزیان، ناصر، دوره عقود معین، ج. ۴، تهران، بهنشر، ۱۳۸۵.
- ۹ - _____، حقوق خانواده، تهران، دانشگاه تهران، ۱۳۵۷.

ب) کتب عربی

- ۱ - آل کاشف الغطا، محمد حسن، تحریر المجله، ج. ۴، قم، مکتبه فیروز آبادی، ۱۳۶۱.
- ۲ - امام خمینی، روح الام، تحریر الوسیله، ج. ۲، قم، دار الکتب العلمیه، ۱۴۰۹ هـ.ق.
- ۳ - سیستانی، سید علی، المسائل المنتخبه العبادات و المعاملات، بیروت، ۱۴۱۳ هـ.ق.
- ۴ - شهید اول، لمعه دمشقیه، دار الفکر، چ اول، ۱۴۱۱ هـ.ق.
- ۵ - شهید ثانی، شرح لمعه، ج. ۴، قم، داورى، چ اول، ۱۴۱۰ هـ.ق.
- ۶ - _____، مسالك الافهام، ج. ۵، قم، مؤسسه المعارف الاسلامیه، ۱۴۲۵ هـ.ق.
- ۷ - شیخ محمد بن الحسن طوسی، مبسوط، ج. ۲، المکتبه المرتضویه، ۱۳۸۷ هـ.ق.
- ۸ - شیرازی، سید محمد حسین، الفقه (کتاب الوکاله)، ج. ۵۹، لبنان، دار العلوم، ۱۴۰۹ هـ.ق.
- ۹ - عاملی، شیخ بهاء الدین محمد، جامع عباسی، قم، دفتر انتشارات اسلامی، ۱۳۸۶.
- ۱۰ - علامه حلی، الخلاف، قم، موسسه نشر اسلامی، ۱۴۱۷ هـ.ق.

- ۱۱ - فاضل موحدی لنکرانی، محمد، *تفصیل الشریعه فی تحریر الوسیله*، قم، اعتماد، ۱۴۲۵ هـ.ق.
- ۱۲ - محقق حلی، *شرایع الاسلام*، ج. ۲، استقلال، چ. دوم، ۱۴۰۹ هـ.ق.
- ۱۳ - _____، *المختصر النافع*، بیروت، مؤسسه البعثه، ۱۴۱۰ هـ.ق.
- ۱۴ - نجفی، شیخ محمد حسن، *جواهر الکلام*، ج. ۲۷، تهران، دار الکتب الاسلامیه، ۱۳۹۴ هـ.ق.
- ۱۵ - یزدی، سید محمد کاظم، *تکمله عروة الوثقی*، ج. اول، داوری، بی.تا.
- مجموعه ها
- ۱ - جعفری لنگرودی، محمد جعفر، *ترمیمولوژی حقوق*، ج. ۵، چ. ۱۳، تهران، گنج دانش، ۱۳۸۲.
- ۲ - دهخدا، علی اکبر، *لغت نامه*، ج. ۳۷، تهران، دانشگاه تهران، ۱۳۷۲.
- ۳ - *معجم فقه جواهر*، ج. ۲، بیروت، مؤسسه دائرة المعارف الفقه الاسلامی، ۱۴۱۷ هـ.ق.
- ۴ - معاونت آموزش قوه قضائیه، *مجموعه نشست های قضایی*، دوره ۱۴ جلدی، تهران، ۱۳۸۲.
- ۵ - _____، *رویه قضایی ایران در ارتباط با مدیریت دادرسی*، ج. ۵۸، تهران، جنگل، ۱۳۸۷.
- 6- Garner, Bryan A., *Black's Law Dictionary*, Eighth Edition, United States, Thomson West Pub.
- ت/ مقالات
- ۱ - آیت اللهی، محمد صادق، *بحثی پیرامون حق توکیل غیر در وکالت*، مجله کانون، سال چهل و یکم، دوره دوم، شهریور ۱۳۷۶.
- ۲ - غریبه، علی، *قابلیت عزل وکیل با واسطه در وکالت بلاعزل با حق توکیل غیر*، فصلنامه علامه، ش. ۱۹.

